



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۱/۱۷

دوکتور نور احمد خالدي

## آیا خلجی ها و غلجی ها یک مردم اند؟

نوشته، تتبع و ترجمه از دوکتور نور احمد خالدي

۱۴ جنوری ۲۰۱۹

### علاقمندی تازه در مورد خلجی ها

در آغاز سال گذشته عیسوی (جنوری ۲۰۱۸م) با نشر فلم هندی پدماوتی یکبار دیگر اسم علاءالدین خلجی روی زبانها افتاد. که در نتیجه آن علاقمندی به سلسله خلجی در میان افغانها و افراد مربوط به نیمقاره هند در دنیا اوج بیسابقه گرفت. پدماوتی یک فلم حماسی هندی است که توسط سنجی لیلا بنسالی کارگردانی شده. این فلم که بر اساس یک شعر حماسی ملک محمد جیاسی تهیه شده مورد ارزیابیهای متفاوت منتقدین قرار گرفت. در حالیکه صحنه سازیها، سینماتوگرافی و بازی سنگ در نقش خلجی طرف تمجید قرار گرفت در عین زمان منتقدین داستان، اجراء، و طول فلم را مورد انتقاد قرار داده و بخصوص تمثیل کلیشه یی خلجی را به عنوان یک سلطان خونخوار مسلمان در مقابل نقش رتن سنگ به مثابه یک پادشاه حق به جانب هندو انتقاد کردند. با آنکه این فلم در بعضی ایالات هندوستان به نمایش گذاشته نشد اما در مجموع از نظر تجارتي یکی از موفقترین فلم های هندی بوده عواید آن به ۸۱ ملیون دالر امریکایی یا ۵/۸۵ کروڑ روپیه هندی بالغ گردید.

در نتیجه فلم پدماوتی افراد زیادی میخواهند بدانند که خلجی ها کی بودند. در فلم نشان داده میشود که خلجی ها از افغانستان آمده بودند. تمام نویسندگان تا این حد باهم اتفاق نظر دارند اما اینکه از نظر قومی ریشه های آنها چه بود موضوعیست که طرف مباحثه میباشد. تعدادی خلجی ها را ترک میدانند اما تعداد دیگر با این امر موافق نبوده (سونیل کمار، ۱۹۹۴م ص ۳۶) خلجیها را همین قوم غلجیهای (غلجایی ها یا غلزاری ها) امروزی میدانند.

اسدالله ابوبکر مینویسد: "طوریکه خواهیم دید پشتونهای غلزاری در تشکل تاریخ افغانستان نقش بسیار مهمی بازی کرده اند. تاریخ افغانستان بدون دانستن کامل غلزاریها ناتکمیل خواهد بود (افغانهای غلزاری، وبسایت پشتونخواه). برای دانستن بهتر موضوع یک بررسی مختصر تاریخی مفید دانسته میشود.

### پس منظر تاریخی:

از نظر علم اتیمولوجی (Etymology) یا ریشه یابی کلمات میتوان گفت که کلمه غلجی از غر- زئ اشتقاق یافته که به معنی پسر کوهستان است. غلجی ها، که بنامهای غلزاری، غلزی و غرزی هم مشهور هستند، یک مجموعه بزرگ قبایل قوم پشتون را تشکیل میدهند که مجموع نفوس آنها حد اقل امروز در افغانستان، مآورای خط دیورند و دور دنیا به بیش از ۳۵ ملیون نفر تخمین میگردد. اقوام غلزاری اکثرأ در مناطق قبایلی آزاد مآورای خط دیورند و ایالت خیبر پختونخوا و در داخل افغانستان در ولایات مشرقی (ننگرهار، لغمان، کنړها، نورستان) و جنوبی (لوگر، وردگ، پکتیا، خوست، پکتیکا)

زندگی میکنند. اکثریت اقوام کوچی افغانستان مربوط به قوم غلزاری میباشند. از شاخه های معروف غلجاییها میتوان اقوام هوتکی، تره کی، منگل، جاجی، وزیری، محسود، خوگیانی، شینوار و غیره را نام گرفت. غلجاییها در دورانیهای مختلف بر سرزمینهای افغانستان حکمرایی کردند و از یکپزار میلادی تا سال 1747 که قدرت به درانی ها انتقال یافت با نفوذ ترین مجموعه قبائل پشتونرا تشکیل میدادند. از سال 1709م تا سال 1738م غلجاییها امپراطوری هوتکی را تشکیل دادند که اول از قندهار و متعاقباً از اصفهان در فارس و دوباره از قندهار حکومت کردند. آزاد خان غلزاری بعد از نادر افشار مدتی بالای آذربایجان ایران حکومت نمود. کریم پوپل در مورد قبایل پشتون در وبسایت مشعل (Mashal.org) مینویسد: "پخ یا پکت یکی از اقوام جنگجو هندو آریائی است. که در کنار شرقی هندو اروپائی زیسته و از آنجا به اثر فشار دیگر اقوام بطرف جنوب هندوکش یورش بردند. بالاخره در محل مسکن گزین شدند که بنام پکتیس، پکتین، پکتیا و مردم آنرا پکتون (پختون) یا خانه پکتها یاد می نمودند پروفیسور مورگنسترن در مورد منشای قبایل افغان نوشته است: پکتوکی برای اولین بار توسط هیرودت نوشته شده است. موصوف یاد آوری نموده است که پشتونها یکی از یازده قبیله آریائی ها اند که از جنوب دشت های آسیای میانه مهاجرت را آغاز نموده پس از عبور از سلسله کوه های سرد هندوکش در حوالی دامنه های کوه های سلیمان جای گزین شدند. هیرودت می نویسد که مردم پکتیک مردمان جنگجو و دلاوری بودند. پشتونها با بلوچها همیشه در هم زیستی قرار داشتند. مسیر احتمالی که پشتونها داخل غزنی و پکتیا شدند دو نظر است. از راه مرو داخل سیستان، قندهار، غور، بامیان غزنی، پکتیا. راه دوم آسیای میانه بلخ بامیان غور غزنی پکتیا.

پشتونها مردمان مالدار و خانه بوش بودند در تابستانها در کوه پایه های هندوکش و بابا به مالدار می پرداختند. گروه کوچک از اینها در قندهار بلوچستان ارزگان بامیان غور غزنی و پکتیا متوطن اصلی شدند. گروه بزرگ آنها خانه بدوش بین غزنی و سیستان بودند. این قوم الی ورود اعراب خط و نوشته نداشته اند. پشتونهای قسمت غربی درسالهای ورود عربها مسلمان گردیدند. قسمت شرقی قوم پکت همزمان با حملات اعراب به کابل مسلمان نگردیده پس از اینکه مردم کابل مسلمان شدند آنها مسلمان گردیدند. که مسلمان شدن این قوم مشکل بوده با شکنجه مسلمان گردیدند که بنام سوته مسلمان می گفتند. نشانه دیگر این قوم اینست که بعضی از پشتونها دارای چشمان سبز، آبی و تاتار می باشند. در زبان قدیم پکتها حرف ف و غ وجود نداشته است. چنانچه تا اکنون مردم پکتیا افغانستان را اوگانستان می گویند. پس از اینکه تعداد این قوم ازدیاد یافت به ولایات قندهار هلمند لهوگر کابل هجرت نمودند.

اعراب، سلطان محمود غزنوی، غوریان در جنگها از گروه این قوم (سوری ها) در لشکر خود استفاده نمودند. اولاده های شنسب (فخرالدین)، امیر پولاد، امیرکرو و باقی شاهان سوری در کوهسار تخارستان و غور و هرات و خراسان حکمرانی داشتند و بنام غرشاه یاد می شدند. امکان آن می رود که غزروی غززی و غلجی از همین دودمان نام گرفته باشد. اکثرأ سوریان غوریان با غزنویان متحد شده در لشکر کشائی غزنویان به هندوستان سهیم بودند. درین لشکر کشائی غوریان (متشکل از چندین ملیت) صاحب قدرت شده نسل آنها تا هندوستان رسید. کنون تعداد شاخه های قوم پشتون زیاد بوده در هرگوشه وکنار افغانستان پاکستان و هندوستان زندگی دارند." (کریم پوپل، افغان، وبسایت مشعل).

سرزمین های آریانای یونان - باختری، خراسان عصر گسترش اسلام و افغانستان امروزی در شمال - غرب نیمقاره هند واقع شده است که در این نوشته برای سهولت مطالعه به آنها افغانستان و هندوستان خطاب میگردد. به مثابه همسایگان از نظر جغرافیایی، تبادل گسترده مردمان، فرهنگها و زمامداران میان افغانستان و هندوستان در طول قرون و هزاره ها به تفصیل یاد داشت شده و برای همه گان واضح است. اما بسیاریها تعجب خواهند کرد که چگونه ترکها به هندوستان رسیدند و حتی زمامداران آن شدند!

المعتصم (۲۱۸-۲۷ هجری 833-42 م) به عنوان اولین خلیفه معروف است که از سربازان غلام ترک تبار (غلمان، ممالک) بطور وسیع استفاده کرد و از آنها به عنوان گارد های شخصی در اطراف خود در مرکز خلافت بغداد و بعداً در

سمارا استفاده نمود اما این جریان در زمان پدر او هارون الرشید آغاز شده بود (لیوی، ساختمان اجتماعی اسلام، صفحات ۴۱۶۱۹). ترکها به عنوان یک نژاد عالی سلحشور معروف شدند که قادر به تحمل مشقات سخت را نظر به سابقه زندگی سخت خود در چراگاهها بوده و به ولینعمت خود وفاداری کامل میداشته باشند بطوریکه سائر سربازان استخدام شده از محل قادر به آن نیستند. از این سبب در طول قرون بعدی داشتن تیر اندازان سریع الحركت ترک و اسپهای آنها حتی برای زمامدارانیکه دارای هسته قابل ملاحظه مردان جنگی محلی هم بودند یک امر حتمی بود. بخصوص سامانیان ماورالنهر و خراسان برای استفاده از نیروی غلامان ترک تبار از مناطق آسیای میانه در آغاز قرن چهارم هجری (قرن دهم میلادی) در موقعیت خوبی قرار داشتند و تمام قوماندانهای عالیرتبه اردو های آنها را افسران ترک تشکیل میداد که بعداً نقش بزرگی در تعیین سلاطین بازی کردند همانگونه که در تعیین شخص خلیفه در عصر عباسی ها نیز نقش داشتند.

استفاده از سربازان ترکتبار به مثابه یک قوت جنگی مسلکی در مقابل دشمنان داخلی و خارجی بخصوص در دولتهای غزنویان در افغانستان و مناطق شرقی ایران بسیار متداول شد با آنکه اردوهای غزنویان، همانند سائر اردوهای هم عصر خود، متشکل از افراد اقوام مختلف مانند عرب، کرد، دیلمی، تاجیک، پشتون و هندی بودند اما هسته اصلی را سربازان غلام ترک تشکیل میداد که در مرکز آن گارد های قصر قرار داشتند که به غلامان سرای معروف بودند (سی ای بوسورث، دایرة المعارف ایرانیکا، ۲۰۱۲).

در واقع محمد بن قاسم اولین مهاجم مسلمان بالای هندوستان شمرده میشود اما در اثر مرگ زود رس نتوانست یک امپراطوری در هند ایجاد کند. سلطان محمود غزنوی نیز موفق به ایجاد یک امپراطوری اسلامی در هندوستان نشد و صرف به ضمیمه کردن پنجاب به قلمروهای خود اکتفا کرد. ناگزیر این اهم بدوش معزالدین محمد غوری افتاد تا یک امپراطوری مسلمان را در هندوستان با پایه های ثابت ایجاد کند. متصرفات محمد غوری (۱۱۷۵-۱۲۰۶م) سبب ایجاد اولین امپراطوری بزرگ اسلامی در شمال هندوستان از پنجاب تا بنگال گردید (منا اگروال، وبسایت مباحث تاریخ).

محمد غوری در جنگ تراوری (۱۱۹۲م) با شکست دادن و کشته شدن پربتویرا ها به پیروزی نایل شد و بخشهای بزرگ شمال هندوستان در معرض تصرف قرار گرفت. بعد از این پیروزی محمد غوری به مرکز خود در غزنی بازگشت و قطب الدین ایبک را که قوماندان ترکتبار و غلام مورد اعتماد او بود به حیث وایسرای یا قائم مقام خود در هندوستان بر جا گذاشت. قطب الدین ایبک وفادارانه به محمد غوری خدمت کرد همچنانکه خود او به برادر بزرگش سلطان غیاث الدین غوری که از هرات حکومت میکرد وفادار بود.

محمد غوری در ماه مارچ سال ۱۲۰۶م در کنار دریای سند توسط خوکرها و یا هم به روایتی توسط قاتلین اسمعیلی ها کشته شد. در زمان مرگ محمد با جانشین شدن برادرش، سلطان یک امپراطوری بزرگی بود که تمام افغانستان و شمال هندوستان را در بر میگرفت.

با مرگ محمد غوری چون کدام پسری نداشت تا جانشین او گردد قطب الدین ایبک که در لاهور بود با آنکه اعلان سلطنت نکرد اما به سرعت زمام امور متصرفات او را در هندوستان به عهده گرفت که از این جهت اکثراً او را به مثابه بنیان گذار "سلطنت دهلی" و مؤسس "سلسله غلامان" یاد میکنند که نزدیک به یک قرن تا سال ۱۲۹۰م حکومت کردند.

قطب الدین ایبک در سال ۱۲۱۰م در نتیجه افتیدن از اسب در بازی چوگان وفات یافت و دامادش التمش جانشین او شد. التمش که بزرگترین شاه دودمان یا سلسله غلامان محسوب میگردد بزودی بنگال را دوباره مطیع ساخت و متصرفات زیادی را به قلمروهای امپراطوری خود اضافه کرد به شمول مناطق سفلی دریای سند. سلسله غلامان سلطنت دهلی در جون سال ۱۲۹۰م با کودتای جلال الدین فیروز خلجی به پایان رسیده و عصر حکومت خلجی ها آغاز میگردد.

به این اساس بیشترین ترک ها در زمان حکمرانی سلسله غلامان سلطنت دهلی که خود ترک‌تبار بودند به هند مهاجرت کردند. ناگفته نباید گذاشت که اشغال آسیای مرکزی و افغانستان که توسط چنگیز خان مغول از سال 1220م آغاز گردید سبب فرار و مهاجرت بسیاری از چهره های ترک‌تبار از ماورالنهر و خراسان به هندوستان شد.

سلسله خلجی یک دودمان مسلمان بود که از سال 1290م تا سال 1320م بالای قسمتهای وسیع نیمقاره هند حکومت کردند (داریرة المعارف بریتانیکا، 1914م). و دومین سلسله سلطنت دهلی محسوب میگردند. از آنجاییکه بیشترین تعداد نفوس مسلمانهای دهلی را در آنزمان اشراف ترک‌تبار تشکیل میدادند بر اساس نوشته داریرة المعارف بریتانیکا، 1914م، تشکیل حکومت خلجیها مورد استقبال آنها قرار نگرفت. اشراف ترک، خلجیها را ترک نمیدانستند. بانی سلسله خلجی ها ملک فیروز از جانب کپیاد یکی از سلطان های سلسله غلامان به حیث عریض ممالک مقرر شده بود. موصوف بعد از مرگ سلطان بالبان، از بیکارگی جانشینان او استفاده نموده یک سلطان شیرخواره را بر کنار و خود تخت سلطنت را اشغال نمود. موصوف بتاریخ 13 جون سال 1290م بر تخت دهلی به عنوان جلال الدین فیروز شاه تکیه زد. زمامداری این سلسله با خسرو خان در سال 1320م خاتمه مییابد.

معروفترین شاهان این سلسله سلطان علاو الدین خلجی است که از سال 1296م تا سال 1316م حکومت میکند. سربازان او الماس معروف کوه نور را در سال 1310م از سلسله ککاتیا (Kakatiya dynasty) در ورانگل (Warangal) بدست آوردند (هرمان کولکی و دیتمار روثرموند، 2004م). دوران زمامداری علاو الدین با اجرای ابتکارات مالی واداری معروف بوده اصلاحات در جمع آوری عواید دولت بمیان می آید مقررات بازار تدوین میگردد که همراه است با یک دوران موفق فتوحات. این دوران به عنوان دوران طلایی حکومت خلجی ها معروف شده است. بعد از اشغال جنوب هندوستان و افزایش قابل ملاحظه در خزانه او، سلطان علا الدین قادر شد به فعالیتهای گسترده فرهنگی و تعمیراتی بپردازد. ادباً، طبیبان، ستاره شناسان و مؤرخین به دربار او سرازیر شدند، اکثراً از بغداد و آسیای مرکزی که توسط مغولان به خاک و خون کشیده شده بود. در زیر سایه سلطان علاو الدین خلجی، دهلی به مرکز شرقی مسلمانان مبدل گردید که از نتایج درخشان آنزمان اعمار ساختمانهای زیبا مییابند. مسجد جامع دهلی شاندار و بزرگ بوده با یک گنبد عظیم و زیبا کاریهای زیاد مزین است.

## منشأ قومی خلجی ها:

در مورد منشأ قومی خلجی ها در زمان حاکمیت این سلسله در هندوستان اتفاق نظر موجود نیست. یکتعداد منابع خلجیهای قرون دهم تا سیزدهم میلادی را بعضی ها ترک‌تبار دانسته و تعدادی هم با این نظر موافق نیستند (سونیل کمار، ۱۹۹۴م، ص ۳۶). تعدادی، خلجی ها را همان غلجی ها (غلجایی ها، غلژیها) معاصر افغانستان میدانند (عرفان، حبیب، ۱۹۸۱م). احمد حسن دانی (۱۹۹۹م) معتقد است که پشتو زبانهای غلجایی معاصر افغانستان نیز از بازماندگان مردم خلج میباشند؛ که تغییر قومی آنها به یک قوم افغان مدتها قبل از قرن شانزدهم میلادی صورت گرفته است. موصوف مینویسد که بعد از چند تغییر قومی از خلج های افغان همین قوم غلجایی موجوده بجا ماند (احمد حسن دانی، ۱۹۹۹م، ص ۱۸۱). موصوف مینویسد که مردمان خلج غرب ایران به زبان خلج تکلم میکنند.

تعدادی خلجیها را یک نژاد مخلوط ترک و افغان میدانند. آنها مینویسند که خلجیها اساساً از مردمان آسیای مرکزی بوده اما بعد از اقامت طولانی در افغانستان در رفتار، کردار و زبان خود از ترک‌تبار ها متفاوت شده اند (گیشبرت اوونک، ۲۰۰۷، بورجور آوانی ۲۰۱۳، اشیر بادی لعل شریواستوا ۱۹۵۳). بنابر آن به قدرت رسیدن خلجی ها در سلطنت دهلی انکشافی بیشتر از تغییر یک سلسله مییابد. گیشبرت اوونک (۲۰۰۷م) و بورجور آواری (۲۰۱۳م) آنها را ترک‌تبارانی میدانند که قبل از رفتن به هندوستان سالهای طولانی در افغانستان اقامت کرده اند. اشیر بادی لعل شریواستوا (۱۹۵۳م، ص ۱۵۰)

مینویسد که اجداد جلال الدین خلجی برای بیش از دو صد سال در مناطق میان هلمند و لغمان میزیسته اند. ابن خردادبه (قرن نهم) در توضیح تالاس به عنوان "سرزمین ترکها" به مردم خلج اشاره میکند. اما فاصله میان دریای آمو و تالاس در قرغزستان آنقدر زیاد است که استفاده از چراگاه های تالاس را برای مردمیکه در جنوب دریای آمو زندگی کنند ناممکن میسازد.

مینورسکی در تبصره بالای کتاب حدود العالم (۱۹۳۷) مینویسد که تاریخ قدیم قوم خلج روشن نیست و هویت این مردم تا کنون واضح نشده است (احمد حسن دانی ۱۹۹۹ صفحات ۱۸۱-۱۸۲). محمد کاشغری (قرن ۱۱ میلادی) مردم خلج را در زمره قوم اوغوز محسوب نمیکند اما آنها را از نظر لباس، رفتار "شبییه ترک" میداند (سونیل کمار ۱۹۹۴، ص ۳۶). در تاریخ سیستان (قرن ۱۱م) و شاهنامه فردوسی نیز مردم خلج را از مردم ترکتبار جدا میکنند (احمد حسن دانی ۱۹۹۹ ص ۱۸۰). منهاج سراج جوزجانی (قرن ۱۳م) هرگز مردم خلج را ترک ندانسته اما آنها را افغان هم ندانسته مردم خلج را جدا از ترک، تاجیک و افغان محسوب میکند (سونیل کمار ۱۹۹۴، ص ۳۱). محمد ابن نجیب بکران در کتاب "جهان نامه" خلج ها را ترک میداند اما مینویسد که صورت آنها تاریکتر شده (به نسبت ترکها) و زبان آنها به اندازه کافی تغییر یافته تا یک لهجه مشخص گردد (سونیل کمار ۱۹۹۴، ص ۳۱).

مؤرخ معاصر عرفان حبیب مدعی است که خلجیها به ترکها ارتباط نداشته و یک قوم افغان میباشند (عرفان حبیب ۱۹۸۱). موصوف مینویسد که در کتیبه های قرن پانزدهم دیواناگاری ساتی (Devanagari Sati inscriptions) به خلجیهای ملوا (Khaljis of Malwa) بنام "خلجی" (با خ فتحه) و "خلجی" (با خ کسره) یاد شده اند و در کتاب قرن هفدهم "پادشاه نامه" یک منطقه در نزدیکی بست (هلمند) در افغانستان بنام "خلج" (با کسر ل) یاد گردیده که خلجیها زمانی در آنجا زندگی میکردند.

به همین ارتباط عبدالحی حبیبی در اثر خود بنام "خلجیها افغان هستند" مینویسد که بر اساس معلومات تاریخی و زبانی موجود خلجی همان غلجی امروزی بوده که نام یکی از اقوام افغانستان است. ریشه های این در غرچ، غرچه، غلچه، و سائر کلمات تاریخی موجود بوده "غ" به مرور زمان به "خ" عوض شده است که در نتیجه غلجی اشتباهاً خلجی تلفظ شده است. این تغییر در نوشته های قرون سوم و چهارم هجری و بعد آن به ملاحظه میرسد. او مینویسد که به قول منهاج سراج (در طبقات ناصری، ج اول ص ۴۲۲) پانزده شخصیت بزرگ خلجی بالای هندوستان حکمرانی کرده و فرهنگ خراسانی و اسلامی را در شمال هندوستان تا بنگال گسترش داده اند. حبیبی مینویسد تمام این حکمرانان غلجی های افغانستان میباشند. او مینویسد چندین منطقه در افغانستان هنوز هم خلج نام دارند مانند خلج نزدیک ارزگان، و خلج هلمند (استخری نیز از آن یاد کرده است) و خلج غزنی که به قول یاقوت آنرا نزدیک غزنی در زابلستان میداند (موزن البلدان، ج ۱، ص ۳۸۱).

حبیبی مینویسد که منهاج سراج (طبقات ناصری ج ۱ ص ۴۲۲) از محل زندگی خلجی ها در اطراف غزنی، گرمسیر و غور یاد آوری میکند اما از اینکه این افراد ترک بوده باشند چیزی نگفته است. از جانب دیگر موصوف به وضاحت از سایر حکمرانهای ترکتبار بنام ترک یاد آوری میکند. حبیبی مینویسد که خلج توسط میرزاها به خلج با فتح ل نوشته شده یک کلمه بسیار متداول در میان جغرافیا دانها بسیار قبل از نوشتن کتاب "حدود العالم" بوده است. او مینویسد که ابن خردادبه (۸۴۴-۸۴۸م) هم از خلجیه یاد کرده است. موصوف از تفاوت خلجیه و خلج ملتفت بوده و میگوید که "اقامتگاه زمستانی ترکهای خروخ (خرلیخ) نزدیک تراز بوده و در نزدیکی آنها چراگاههای خلج (خلجیه) قرار دارد" (المسالک و الممالک ص ۲۸). از این بر می آید که مردمان کوچی خلج آنزمان، همانند عادت امروزی آنها، بجانب مناطق گرمسیر در فصول سرما کوچ میکردند. به قول ابن خردادبه این مناطق را جارمیه (جروم بلاد هوری و منهاج سراج) می گفتند. ابن خردادبه مینویسد که چراگاههای زمستانی آنها در اینطرف دریای آمو قرار داشت (ص ۳). بعضی از این قبایل کوچی هنوز هم به این مناطق میروند.

از نوشته هاییکه به قدرت رسیدن خلجیها را در هندوستان بیان میدارند بر می آید که آنها را در اواخر قرن سیزدهم میلادی در دهلی یک نژاد کاملاً متفاوت از ترکها میدانستند (پیتر جکسن ۲۰۰۳م، ص ۸۲). به نظر اوخلجیها در اصل ترک بوده به افغانستان مهاجرت کرده بودند و در نتیجه زندگی طولانی درمیان افغانها و ازدواجهای مختلط با آنها عادات و رسوم افغانها را کسب کردند. خلجیها عادات، رسوم و فرهنگ تازه را بدربار دهلی آوردند (مارشال کاوندیش ۲۰۰۶، ص ۲۳۰). اشیربادی لعل و سریواستوا (۱۹۵۳، ص ۱۵۰) مینویسند که اشراف ترک مقیم دهلی به خلجیها با نظر بد نگریسته آنها را افغان میدانستند. (همانجا ص ۹۶). اشراف دربار دهلی آنها را افغان دانسته و مخالف به تخت نشستن جلال الدین در دهلی بودند (رادای شیام چوراسیا ۲۰۰۲، ص ۲۸).

یک جغرافیه دان دیگر بنام ابن محمد اصطخری (در حدود سال ۹۵۱م) مینویسد که خلج ها یک طایفه اتراک (شاید جمع عربی ترک به فتح ت و ر) اند که در زمانه های باستان به مناطق میان هندوستان و سیستان آمده اند. آنها رمه های بزرگ گوسفند داشتند و زبان و لباسهای آنها شبیه ترکها بود (مسالك الممالك، ص ۲۴۵).

حبیبی مینویسد که بعضی شرق شناسان غربیها را بازماندگان یفتلیها میدانند (یک نژاد مخلوط میان یفتلیها و پختها که از زمان ویدی در افغانستان زندگی کرده اند). به همین ادعا مارقورات مینویسد که خلج یا خولاچی بازماندگان یفتلیها بوده که از آنها در خوالاص در منابع سوری (در حدود ۵۵۴ ق.م) یاد شده است. متعاقباً سفیر زیمارچوس از آنها به اسم خولیاتای یاد کرده است.

بر همین اساس محمد ابن خوارزمی (۹۸۰م) میگوید خلج و ترک (با فتح ت و فتح ر) های کابجیه از بازماندگان یفتلیها بوده که در تخارستان دارای شهرت زیاد اند (مفتی العلوم، ص ۷۲). حبیبی مینویسد که در منبع اصلی کنجینه غلط نوشته شده در کتاب بیهقی کچی است و در طبقات ناصری کوچ نوشته شده و اعراب آنرا به قوفها تغییر داده اند. در کتاب ملحقات شاهنامه کوچ نوشته شده که کلمه امروزی آن در افغانستان "کوچی" است. این کلمه از بقایای اسم کوش=کوشان قرن اول میلادی میباشد.

فراموش نکنیم که تمام مؤرخین به خلج و افغانها همیشه باهم اشاره کرده اند و اصلیت و نژاد آنها بطور لایتجزأ یکی بوده است. ابونصر محمد ابن عبدالجبار عتبی (۱۰۲۳م) در تاریخ یمینی (ص ۲۶) در رابطه با فتوحات سبکتگین مینویسد که "افغانها و خلج از سبکتگین اطاعت نموده و ناگذیر شامل اردوی او شدند". این مطلب را ابن اثیر نیز مینویسد (الکامل ج ۸ ص ۳۴۸). او در همانجا مینویسد یعقوب لیث خلجیه و زابل را فتح کرد.

مینورسکی به وضاحت مینویسد که خلجیها اجداد غلجایی های امروزی افغانستان میباشد (تبصره های مینورسکی الای حدود العالم، ص ۳۴۸). بارتولد و هیگ همین مطلب را در دایرة المعارف اسلامی مینویسند. بنابر آن عبدالحی حبیبی نتیجه میگیرد که خلجی یا غلجی به یفتلیها و حاکمان زابل رابطه داشته اند چون یفتلیها (هیتیله عربی) بالای زابلستان حکومت کردند. مشخصات چهره آنها که برروی سکه های آنها حک شده به چهره جوانان غلجایی امروزی این منطقه شباهت دارند مانند بینی های کشیده و چشمان بادامی.

شاعر مشهور زبان پشتو خوشحال خان ختک که در سال ۱۶۸۸م وفات یافت در توصیف سلطان جلال الدین "خلجی" را سلطان جلال الدین "غلجی" نامیده (دیوان خوشحال خان ختک قندهار، ص ۶۶۹) مینویسد که:

"بیا سلطان جلال الدین په سریر کي ناست - چي په اصل کښي غلجی د ولایت وو

بیا له پسه فیروز شاه چي امرا وو - پرورش یي د غلجیو په دولت وو!"

از "ولایت" منظور خوشحالخان سرزمینهای امروزی افغانستان است. این مطلب واضح میسازد که تا زمان خوشحال خان خلجیها را افغان میدانستند نه ترک. بنابر آن حبیبی نتیجه میگیرد که خلجیها یا غلجیها بازماندگان ترک و غوزها که در

دوران اسلامی وارد خراسان شدند نبوده بلکه مربوط به یفتلیهای نژاد آریان میباشند که بنام هونهای سفید معروف بوده که در ترکستان و زابلستان زندگی میکردند که اسمهای اجدادشان در اسمهای امروزی اقوام مقیم زابل، غلجی- کوچی=کوشی زنده مانده است. به همین اساس ریشه هفتال در یفتال و یفتلی و ابدالی دیده میشود. امروز کلمه غلجی در بدخشان بصورت غلچه = غرچه میباشد. در ادبیات دری این کلمه به معنی یک انسان ساده یا یک فرد کوهستانی میباشد. ابو طایب موسابی (سال 938م) شاعر دربار سامانی میگوید: هر یک غرچه بالاتر از صد سال میتواند زندگی کند چرا عرب (پیغمبر) صرف شصت و سه سال زندگی کرد.

مروت خان لودی مینویسد که در حقیقت کوچیهای خلجی یا غلجی در آریانا سابقه طولانی دارند. بعضی محققین بر آنند که این کوچیها همانهایی اند که قبل از آمدن هونیشهای آریایی بنام اپوکوجیه در کتیبه های هخامنشیها از آنها یاد آوری شده است (بهار، فارسی قدیم، سبک شناسی، ج ۲، ص ۶۷). مخلوط شدن هونهای سفید آریایی با پختها (پشتونها) یا به عباره دیگر دو شعبه شمالی و جنوبی اقوام آریایی در باختر، دره های هندوکش، زابلستان و کابلستان یک پدیده طبیعی محسوب میگردد. معلوم نیست که هونهای سفید یا یفتلیها به چه زبانی تکلم میکردند اما از نزدیکی لهجه های هندوکش علیا، غرچه، واخی میتوان حدس زد که بیشتر با صداها ی پشتو نزدیک اند که در پهلوی، دری، زبان اوستا و سانسکریت پیدا نیستند. این هونهای سفید یفتلیها بودند که بالای هندوستان از زابلستان حمله کردند و کشمیر را اشغال کردند. یک کتیبه سانسکریت مربوط قرن هفتم میلادی که در سال 1839م در ویهاند نزدیکی اتک در کنار دریای سند یافت شده گفته میشود که آنها افراد قوی بودند که گوشت میخوردند و خود را "توروشکا" میخواندند (الکساندر برنس، کابل، لندن، ص ۱۹۰). کلکانه یک مؤرخ کشمیری در کتاب خود بنام راجه ترانگینی (1148م) در مورد این توروشکاها و جنگهای شدید آنها مینویسد که این افراد اسلحه خود را بالای شانه هاه خود حمل نوده و نیم سر خود را میتراشیدند. او مینویسد که شاهان کوشانی کنشکا، هوشکا و جوشکا از همین مردم میباشند. (راجه ترانگینی به ترجمه سر اوریل شتاین لندن ۱۹۰۰م و هند بوهلر ج ۲، ص ۲۰۶). ضیا بارانی مؤرخ هندی (1357م) در کتاب خود بنام تاریخ فیروزشاهی در یک فصل اختصاصی مینویسد که پادشاهان باید از میان ترکها باشد اما در مورد به تخت نشستن ملک جلال الدین خلجی مینویسد که برای مردم بسیار مشکل بود که به تخت نشستن یک خلجی را قبول کنند (تاریخ فیروزشاهی ضیا بارانی صفحه ۱۷۳، کلکته).

دلیل دیگری که ثابت میکند خلجیها پشتون هستند این است که در یک کتاب قدیمی نوشته شده که زبان خلجیها زبان افغانی (پشتو) بوده است. در یک کتاب خطی که در باب معجزه های سلطان سخی سرور (که مشهور به لخداتا بود و در سال ۱۱۸۱م وفات کرده و در شاه کوت دیره غازی خان دفن است) به زبان دری توسط یک نویسنده ناشناس نوشته شده آمده است که در تاریخ غزنی به قلم ابو حمید الزوالی آمده است که "کابل شاه خنجل (۷۷۹م تاریخ یعقوبی) یک پارچه شعر را بزبان خلجی به لویک غزنی ارسال کرد." ارزیابی این شعر نشان میدهد که بزبان قدیم پشتو نوشته شده بود که عفته میشود زبان خلجیها بوده است که همان غلجیهای امروزی هستند. کلمه لویک غزنی در حقیقت همان کلمه لویه یا بزرگ غزنی بزبان پشتو میباشد.

فخرالدین مبارکشاه که بنام فخر المدبر معروف است و نویسنده کتاب معروف آداب الحرب و سائر کتابها میباشد در کتاب تاریخ هندوستان (۱۲۰۵م) مینویسد که سربازان قشون قطب الدین ایبک متشکل از ترکها، غوریها، خراسانیها، خلجیها و هندوها بودند. این میرساند که در آغاز قرن هفتم هجری ترکها و خلجیها دو قوم متفاوت محسوب میشدند.

تا زمان بابر بنیان گذار سلسله مغولی هندوستان، خلجیها بنام افغانهای خلجی یاد میشدند. بابر مینویسد که "ما از کابل به عزم تسخیر مناطق افغانهای خلجی شمال شرق غزنی خارج شدیم و با خود یکصد هزار رأس گوسفند و غیره آوردیم (توزک بابری ص ۲۷۱، چاپ بمبئی).

منهاج السراج از عساکر ترک، خلجی، غوری، تاجیک که در خدمت سلطان جلال الدین خوارزمشاه و ملک خان هرات بودند نوشته است که خود میرساند ساکر ترکتابار از نظر قومی از عساکر خلجی جدا بوده اند. در تاریخ جهانکشا جویی هم از موجودیت خلجیها در جنگ پروان و شکست اردوی چنگیز صحبت شده است.

در زبان مکالمه مردم خراسان (شهرهای مرو، نیشاپور و هرات) خلجی را با (غ) خلجی تلفظ میکردند. بخش شرقشناسی اکادمی علوم مسکو التاریخ المنصوری نوشته محمد بن علی هماوی را بزبان عربی از روی یک نسخه منحصر به فرد خطی عکاسی و چاپ کرده که در آن از حامیان خوارزمشاه متواتر بنام خلجی یاد گردیده است. از آنجاییکه در خراسان و ایران حرف (غ) را (ق) تلفظ میکنند بنابر آن خلجی را خلجی نوشته اند اما اگر خلجی شنیده بودند نیازی به تغییر تلفظ نبود چون در خراسان حرف (خ) موجود است و نیازی به تغییر تلفظ ندارد.

بر اساس نتیجه گیری حبیبی "ما گفته میتوانیم که خلجیها مربوط به غلجیهای ولایت زابل افغانستان بوده که اسم اصلی آنها در پشتو غرزئی یا کهزاد میباشد." به این اساس غرزئی در اسناد تاریخی افغانستان و هندوستان به خلجی و متعاقباً غلجی مبدل گردید است.

## مآخذ:

المعتصم (۲۱۸-۲۷ هجری ۸۳۳-۴۲م)

بود (لیوی، ساختمان اجتماعی اسلام، صفحات ۴۱۶۱۹).

(سی ای بوسورث، دایرة المعارف ایرانیکا، ۲۰۱۲).

(ممتا اگروال، وبسایت مباحث تاریخ). "The Sultanate of Delhi. S. L. Agarwala

(داریرة المعارف بریتانیکا، ۱۹۱۴م).

(هرمان کولکی و دیتمار روثرموند، ۲۰۰۴م).

Hermann Kulke & Dietmar Rothermund 2004, A History of India. Psychology Press. ISBN 978-0-415-32919-4.

(سونیل کمار، ۱۹۹۴م، ص ۳۶).

(عرفان، حبیب، ۱۹۸۱م).

(احمد حسن دانی، ۱۹۹۹م)

"History of Civilizations of Central Asia: The crossroads of civilizations: A.D. 250 to 750. Motilal Banarsidass. ISBN 978-81-208-1540-7

Habibi, Abdul Hai, *Khaljies are Afghan*, Pashtun Forums, 07-22-2013, حبیبی

[http://www.pashtunforums.com/pashtun-history-/38641-khilji-ghizais-ghaljis-pashtuns-](http://www.pashtunforums.com/pashtun-history-/38641-khilji-ghizais-ghaljis-pashtuns-afghans-abdul-hai-habibi.html)

[afghans-abdul-hai-habibi.html](http://www.pashtunforums.com/pashtun-history-/38641-khilji-ghizais-ghaljis-pashtuns-afghans-abdul-hai-habibi.html)

(گیشبرت اوونک، ۲۰۰۷، بورجور آوانی ۲۰۱۳، اشیر بادی لعل شریواستوا ۱۹۵۳).

بورجور آواری (۲۰۱۳م)

شریواستوا (۱۹۵۳م، ص ۱۵۰)

احمد حسن دانی ۱۹۹۹ صفحات ۱۸۱-۱۸۲).

مینورسکی در تبصره بالای کتاب حدود العالم (۱۹۳۷)

محمد کاشغری (قرن ۱۱ میلادی)

(عرفان حبیب ۱۹۸۱).

منہاج سراج (در طبقات ناصری، ج اول ص ۴۲۲)

اسطخری مسالک الممالک

اشیربادی لعل و شریواستوا (۱۹۵۳، ص ۱۵۰)

(رادی شیم چوراسیا ۲۰۰۲، ص ۲۸).

محمد ابن خوارزمی (۹۸۰م) (مفتی العلوم، ص ۷۲).

ابونصر محمد ابن عبدالجبار عتبی (۱۰۲۳م) در تاریخ یمینی (ص ۲۶)

ابن اثیر (الکامل ج ۸ ص ۳۴۸).

تبصره های مینورسکی الای حدود العالم، ص ۳۴۸).

(دیوان خوشحال خان ختک قندهار، ص ۶۶۹)

ابو طایب موسایی (سال ۹۳۸م) شاعر دربار سامانی

(بهار، فارسی قدیم، سبک شناسی، ج ۲، ص ۶۷).

(الکساندر برنس، کابل، لندن، ص ۱۹۰).

کلکانه یک مؤرخ کشمیری راجه ترانگینی (۱۱۴۸م)

راجہ ترانگینی، کلکانه، به ترجمه سر اوریل شتاین لندن ۱۹۰۰م و هند بوہلر ج ۲، ص ۲۰۶

(تاریخ فیروزشاهی ضیا بارانی صفحه ۱۷۳، کلکته).

توزک بابری ص ۲۷۱، چاپ بمبئی).

Introduction to the History of Mubarak Shah, 33. London, 1927

Pakistan Defence Forum, Jun 20, 2014 مروت خان

## References:

1. Abraham Eraly 2015, p. 126, "The Age of Wrath: A History of the Delhi Sultanate", Penguin Books. ISBN 978-93-5118-658-8.
2. Abubakr Assadulla, Ghilzai Afghans, Pashtoonkhwa Website: <http://www.pashtoonkhwa.com/?page=news>
3. Abu Nasr Mohammad, 1023, Tarikh-e Yamini, 26.
4. Ibn-ul-Athir Al-Kamil 8/348,
5. Ahmad Hasan Dani 1999, pp. 181-182, "History of Civilizations of Central Asia: The crossroads of civilizations: A.D. 250 to 750. Motilal Banarsidass. ISBN 978-81-208-1540-7
6. Alexander Burns, Kabul, 190. London.
7. Al-Tarikh-ul-Mansuri of Mohammad son of Ali Hamawi
8. Arabic and Persian Epigraphical Studies - Archaeological Survey of India. Asi.nic.in. Retrieved 2010-11-14.
9. Ashirbadi Lal Srivastava 1953, "The Sultanate of Delhi. S. L. Agarwala. OCLC 555201052".
10. Bahar, Sabk Shinasi.
11. Barthold and Haig the Islamic Encyclopedia
12. Barua, Pradeep (2005). The state at war in South Asia. U of Nebraska Press. p. 437. ISBN 0-8032-1344-1. Retrieved 2010-08-23.
13. Burjor Avari (2013). Islamic Civilization in South Asia: A History of Muslim Power and Presence in the Indian Subcontinent. Routledge. p. 59. ISBN 978-0-415-58061-8.
14. C. E. Bosworth, "ARMY ii. Islamic, to the Mongol period," *Encyclopædia Iranica*, II/5, pp. 499-503, available online at <http://www.iranicaonline.org/articles/army-ii> (accessed on 30 December 2012).
16. Divan of Khushal Khan 669, Kandahar

- Dynastic Chart, The Imperial Gazetteer of India, v. 2, p. 368. **.17**
- Elliot and Dawson (1871), The History of India as told by its own Historians, **.18**  
Vol. 3, pp 94-98.
- Encyclopædia Britannica 2014, Khalji Dynasty. **.19**
- Gijsbert Oonk (2007). Global Indian Diasporas: Exploring Trajectories of **.20**  
Migration and Theory. Amsterdam University Press. p. 36. ISBN 978-90-5356-  
035-8.
- Habibi, Abdul Hai, *Khaljies are Afghan*, Pashtun Forums, 07-22-2013, **.21**  
<http://www.pashtunforums.com/pashtun-history-/38641-khilji-ghizais-ghaljis-pashtuns-afghans-abdul-hai-habibi.html>
- Hermann Kulke & Dietmar Rothermund 2004, A History of India. Psychology **.22**  
Press. ISBN 978-0-415-32919-4.  
HistoryOfWar.org. **.23**
- Ibrahim Ibn-e Mohammad Istakhri (about 951 A.D.), Tarikh-e Yamini, **.24**
- Introduction to the History of Mubarak Shah, 33. London, 1927 **.25**
- Irfan Habib (1981), "Barani's theory of the history of the Delhi Sultanate", **.26**  
Indian Historical Review, Vol. 7, No. 1, pp 99-115
- Juwaini, Tarikh-e Jahankusha **.27**
- Kalkana, Raja Tarangini, Tanslated by Sir Aurel Stein, London 1900, and **.28**  
India of Bohler.
- کریم پوپل، افغان، وپسایت مشعل **.29**
- Karim Popal, Mashal.org, <http://mashal.org/blog/> **.30**  
نژاد-وملیهای-افغانستان /
- Mafatih-ul-Ulum, 72 **.31**
- Mamta Aggarwal, Muhammad Ghori: Causes and Consequences of Ghorian **.32**  
Invasions of India, History Discussion.
- Marshall Cavendish 2006, World and Its Peoples: The Middle East, Western **.33**  
Asia, and Northern Africa. Marshall Cavendish. ISBN 0-7614-7571-0.
- Marwat Khan Lodhi 2014, Pakistan Defence Forum, Jun 20, 2014 **.34**
- Masalik-ul-Mamalik of Istakhri, 245 **.35**
- Menhaj-e-Serāj- Jowzjāni, "Tabaqat-e Naseri" **.36**

- Mikaberidze, Alexander (2011). Conflict and Conquest in the Islamic World: **.37**  
 A Historical Encyclopedia. ABC-CLIO. p. 62. ISBN 1-5988-4337-0.  
 Retrieved 2013-06-13.
- Minorsky, V. 1937, comments on Hudud-al-Alam, London.. **.38**
- Mussawer Hasnain, History Paper - IV - Medieval India (1000 - 1707 a.D.) **.39**  
 (Eng)
- Peter Jackson 2003, "The Delhi Sultanate: A Political and Military History. **.40**  
 Cambridge University Press". ISBN 978-0-521-54329-3.
- Radhey Shyam Chaurasia 2002, p. 28: **.41**
- Raja Tarangini 4/179, Tanslated by Sir Aurel Stein, London 1900, and India **.42**  
 of Bohler 2/206.
- Sen, Sailendra (2013). A Textbook of Medieval Indian History. Primus Books. **.43**  
 pp. 80–89. ISBN 978-9-38060-734-4.
- Sunil Kumar 1994, p. 36. "When Slaves were Nobles: The Shamsi Bandagan **.44**  
 in the Early Delhi Sultanate". Studies in History **.45**  
 doi:10.1177/025764309401000102. **.46**  
 The Times of India. Retrieved 2017-11-03. **.47**
- Wink, Andre (1997). *AL-HIND The Making of the Indo-Islamic World, Volume* **.48**  
*II The Slave Kings and the Islamic Conquest 11th-13th Centuries*. Brill. p. 155.  
 .Yaqut, Mu'jan-ul-Buldan **.49**

پایان